

انسان از ترس به نادانی مهر می‌ورزد

پدیده‌ی ترس چندین سدسال است که پیشرفت و گسترش اندیشه را در جامعه‌ی ایران سخت دشوار کرده است. بیشتر کسان از بازگو کردن پرسش‌هایی که از اندیشه‌ی آنها برخاسته‌اند پرهیز می‌کنند. بیشترین اندیشمندان ایران هم از پاسخ دادن راست و درست به این پرسش‌ها می‌ترسند. برخی از پدر و مادرها کوشش می‌کنند که کودکان خود را در نادانی بپرورانند تا پرسشی هوشمندانه به اندیشه‌ی آنها راه نیابد.

مجاهدین اسلام پس از سرکوب ایرانیان با خشمی، که امروز از تصور انسان بیرون است، ترس را به کردار بر مردم ایران آشکار ساختند تا آنها به دروغ ایمان آورند. این مردم نیز به دروغ گذشته‌ی خود را، که آنها پیش از پیدایش اسلام مسلمان نبوده‌اند، نکوهش و به دروغ مجاهدین را ستایش کرده که آنها را از جهالت رهانیده‌اند. ولی به راستی دانش و کوشش خود را به حاکمان خلیفه بخشیده‌اند که ایمان خود را به اسلام نشان دهند.

حکمرانان اسلامی، که با خشم مردم را در زنجیرهای ترس به بند کشیده بوده‌اند، می‌دانستند که این مردم از ترس به دروغ مسلمان شده‌اند پس هر آنگاه که از ترس مردم کاسته شود از خدمت کردن به آنها سرپیچی خواهند کرد. این است که حکومت‌های اسلامی نه تنها پیوسته مردم را از بلاهای آسمانی و مجازات‌های الهی در زندگی و پس از مرگ می‌ترسانند بلکه سیمای هر دگرگونی را در جامعه آن اندازه ترسناک می‌نگارند که مردم به زشتی‌های زمان خود خشنود بشوند.

مردم ایران سدها سال است که اندیشه‌های خود را از ترس به خاک سپرده‌اند. برخی از روشنفکران هم، پیوسته به امید بهبود، خویشان را به بیگانگان فروخته‌اند تا شاید از یاری آنها برخوردار شوند. این بود که والیان اسلام توانسته‌اند که با دروغ آنها را بفریبند و بر "جای بزرگان تکیه زنند" پس آنگاه این والیان کوشیده‌اند "تا که اسباب بزرگی همه آماده کنند". نخست با کشتار دگراندیشان ترس را بر انبار ترس هزارساله‌ی مردم افزودند تا جوانه‌های اندیشه را بخشکانند و مردمی با ایمان و پیرو اوامر الله بپرورانند. چون حکومت اسلامی را در ایران و بدتر از آن در ذهن مردم مشروع ساختند از فشار ستمکاری اندکی کاستند تا مردم نسبت به آغاز حکومت احساس آزادی داشته باشند. چون تا ذهن مردم مهار شده در دست حکومت است مردم می‌توانند، برخی از خواسته‌هایی که پوخته‌ی دلخوشی دارند، به مرحمت امام اعظم دریافت کنند. به ویژه مردم آزاد است که پنهانی گناه کند تا، از ترس مجازات، بر بیزاری خود از حکومت اسلامی سرپوش بگذارد. چون مردم هر گناهی که مجازات نشود آزادی و سود خود می‌پندارند.

مردمی که بیش از هزار سال به خفت تن در داده است او به آسانی دانش و توانایی خود را در اختیار دشمنان خود می‌گذارد و البته همه‌ی نیازهای اجتماعی هم جدا از نیازهای حکومت نیستند. مردم در حکومت اسلامی اجازه ندارند که وراى اوامر الله اندیشه کنند ولی حکومت کرداری، که در راه پیشبرد و پایداری اسلام باشد، از مردم می‌خواهد. مردم تنها در یک سوی، خودپرستی که ایمان و زهد اسلامی است، پیشرفت خود را می‌بینند و آن سویی است که اسلام در آن سو استوارتر و پسندیده‌تر می‌شود.

برای این مردم دروغ یکی از ابزارهای پیشرفت است و بیشترین کسان هم برای سود خود در کاربرد این ابزار مهارت پیدا کرده‌اند. البته حکومت برخی را که آشنایی به دانش یا توانایی ویژه‌ای دارند در راه سازندگی و کاربرد دانش پیشرفته می‌گمارد ولی بازدهی کار این کسان را برای رنگ آمیزی رویه‌ی سیاه این حکومت به کار می‌برد. باید گفت که بخشی از نیازهای مردم هم از دانش و کوشش همین کسان برآورده می‌شود و از این راه هم حکومت اسلامی پسماندگی‌های اسلام را با کارایی آنها می‌پوشاند.

به هر روی هر اندازه که اندیشه‌ی مردم ایران با زور حکومت سرکوب و با دود ایمان تاریک شده باشد باز هم که

گاهی از اندیشه‌ی برخی کسان جوانه‌ای می‌روید که آنها را به بازگو کردن راستی می‌کشاند. همان گونه که گسترش خشم و دروغ پایه‌های حکومت را استوار ساخته است، گسترش راستی هم پایه‌های حکومت اسلامی را لرزان می‌کند، این است که حکومت اسلامی نیاز دارد تا پیوسته مردم را از هر دگرگونی بترساند.

حکومت اسلامی هر تولید یا سازندگی را، که با خرید و به کمک ابزارهای کشورهای کفار، در ایران انجام شده، به نام درست بودن حکومت اسلامی به گوش و در ذهن مردم فرو کرده است. حکومت دروغ‌های خود به آنگونه در ذهن همگان انبار کرده است که کسی از خود نمی‌پرسد: آیا در این زمان کشورهای دیگر که حکومت اسلامی ندارند کمتر پیشرفت کرده‌اند، آیا اگر حکومت اسلامی بر مردم سوار نمی‌شد مردم ایران کمتر پیش می‌رفتند، آیا مملکت‌های عربی کمتر از ایران تمدن غرب را خریده‌اند و نمایش می‌دهند، آیا در دوران سیاه حکومت اسلامی، که آنها هنوز با بی‌شرمی آزادیخواهان را به جرم دگراندیشی می‌کشند و زنان را به جرم آمیزش سنگسار می‌کنند، ایرانیان همسان کشورهای دیگر پیشرفت فرهنگی داشته‌اند؟

در سرزمینی که اندیشه‌ی همگان نمی‌تواند آزادانه پرواز کند، زبان همگان هم بسته است و از آنها سخنی که برانگیزنده باشد به گوش نمی‌رسد، پرسشی خردمندانه هم برای کسی پیش نمی‌آید. این است که گسترش ترس برای حکومت کار دشواری نیست. هشدارها و تهدیدهایی که مردم را بیشتر از خواسته‌هایشان پس می‌زند از این نمونه هستند:

تهدید ۱: اگر هوشیار نباشیم میوه‌های انقلاب اسلامی نابود می‌شوند.

آیا گسترش گورستان‌ها و اجرای مجازات‌های اسلامی یا حواله کردن مردم شاک‌ی به چاه جماران و ساختن عبادتخانه‌ها، که از میوه‌های انقلاب هستند، تا کنون کسی را خوشبخت کرده‌اند. ولی مردمی که خودش نمی‌اندیشد از همین تهدید هم می‌ترسد چون ناخودآگاه می‌پندارد که سخن از چیزهایی است که او آنها را نمی‌شناسد.

تهدید ۲: اگر همه دگراندیشان دست از مخالفت بردارند ایران تجزیه می‌شود.

مگر اکنون جزیی از ایران، که مرزهای سیاسی آن تجزیه نشده است، به مردم تعلق دارد که میان مردم تجزیه بشود. مگر هر بخش اقتصادی کشور در دست خانواده‌های آخوندهای ایران ستیز نیست. مگر ستمکاری‌های حکومت اسلامی برانگیزنده و بهانه‌ی تجزیه خواهی نیستند. مگر کشورهای فرمانروا تخم تجزیه را از راه کاربرد مذهب‌های گوناگون نمی‌کارند. مگر برخوردهای خشمگین مردم ایرانند، کشمیر، فلسطین و جنگ‌های درونی برخی کشورهای پسمانده بر سر اختلاف مذهب نیستند. مگر مردمان گوناگون ایران که چندین هزار سال همزیست هستند هیچگاه خودشان خواهان جدایی از یکدیگر بوده‌اند. مگر اسلام به مرزهای سیاسی آنها به مرزهای ایران بستگی دارد که آخوند از تجزیه‌ی آنها نگران بشود. پس اگر روزی هم آتشی جدایی میان این مردمان برافروخته شود با نیروی اسلامی و به خواست کشورهای پر زور و فرمانروای جهان خواهد بود.

تهدید ۳: اگر گوش به فرمان امام زمان نباشیم، آمریکا حمله می‌کند و اسلام از دست می‌رود.

مگر هم اکنون حکومت اسلامی، به دلخواه و به همیاری انگلستان؛ حکمرانی نمی‌کند. مگر حکومت عمامه داران، که ندانسته یا دانسته برنامه‌های انگلیس را اجرا می‌کنند، ایران و ایرانی را برای اسلام قربانی نمی‌کنند. البته تفاوتی که حکومت اسلامی با حکومت آمریکایی دارد در این است که آمریکایی‌ها تنها سود خودشان را، که شاید هم به زیان ایران باشد، دنبال می‌کنند ولی آنها بسان حکومت اسلامی ایران ستیز نیستند. در کشورهای تایوان و کره‌ی جنوبی هم آمریکا فرمانروای سیاسی و اقتصادی آنها است ولی مردم این کشورها هویت خود را از دست نداده‌اند.

از این‌ها گذشته اگر اندکی به سرنوشت همسایگان ایران نگاه کنیم می‌بینیم: آمریکا با تشویق و کمک انگلیس کوشش می‌کند که در افغانستان و عراق دستکم حکومت ملایی را استوار کند تا بازاری برای فروش کالاهايش داشته باشد. می‌بینیم که آمریکا با ملاها هیچ دشمنی ندارد این آخوندها هستند که دشمن امپریالیسم آمریکا شده‌اند. البته خواه ناخواه، حتا در ذهن روشنفکران چپ، انگلیس از امپریالیسم‌های مهربان و آخوند دوست است.

ایرانیان که دشمنی با هیچ کشوری ندارند حتی با دشمنان خودشان هم مبارز نمی‌کنند بلکه برای آنها گنبد و بارگاه هم می‌سازند. دشمنی سوسیالیست‌های ایران با امپریالیسم آمریکا هم برای عشق ورزیدن به سوسیالیست‌های شوروی بوده یا دشمنی برخی از سوسیالیست‌های ایرانی با کشور شوروی عشق به مانو رهبر انقلاب چین بوده است. البته همه‌ی مبارزه آنها در راه طبقه‌ی کارگران جهان بوده و دوستی یا دشمنی آنها با ایران چندان پیوندی نداشته است. از آن روی به مبارزه سوسیالیست‌های ایرانی بر ضد آمریکا و شوروی اشاره شده که هر دو گروه، با وجود اینکه آنها آرمان جهانی داشته‌اند، با والیان اسلام در ایران هم گام و هم پیمان بوده‌اند. شگفتی در این است که هیچگاه کسی از این بازیگران نخواست یا نتوانسته است که گامی بر خلاف آرمان انگلستان بردارد. می‌بینیم، برخی هم که در ایران به فکر مبارزه افتاده‌اند با مگسی که روی چشمشان نشسته بوده مدارا می‌کرده‌اند ولی می‌خواسته‌اند که به جنگ آزاده‌ی هفت‌سر بروند.

اگر اندکی با چشم خرد به کشتارهای مجاهدین اسلامی در عراق و افغانستان بنگریم می‌بینیم که در جنوب عراق، که انگلیس دیدبانی می‌کند، تا اندازه‌ی همه چیز امن و امان است در افغانستان هم جنگ و گریز "طالبانی" با سربازان غیر انگلیسی است پس زد و خورد برای بیرون راندن آمریکا از این کشورهاست. درست است که نمی‌توان باور داشت که گردانده‌ی همه‌ی آتش پراکنی در این سرزمین‌ها تنها دولت انگلستان است ولی می‌توان باور داشت که خواسته و راه والیان اسلامی با خواسته‌ها و آرمان دولت انگلستان به آنگونه هماهنگی دارد که به آسانی نمی‌توان تفاوت آنها را شناسایی کرد.

سخن اندکی، از بررسی کردن پدیده‌ی ترس، پرت شد، برگردیم به رشته‌ی گفتار: سخن از گسترش ترس در اجتماع بود که حکومت اسلامی با آن ابزار اندیشه و سوی نگرش همگان را مهار شده در دست دارد. در تاریکی ترس بیشترین کسان از پیش آمد پدیده‌هایی، که نه هستی و نه پی‌آیند آنها را می‌شناسد، هراس دارند. پس نمی‌توانند در مورد پدیده‌ی، که ماهیت و کارکرد آن را نمی‌شناسند، اندیشه کنند. آنها می‌ترسند که به عقیده‌ی خود یا به اوامر الهی شک کنند و در این مورد پرسشی ندارد که پاسخ آنرا بجویند. یعنی از ترس، دانستن، ندانستن را ستایش می‌کنند. آنها ندانسته به عقیده‌ی ایمان دارند ولی به راستی و درست‌ی آن عقیده ایمان ندارند.

آنها می‌ترسند در برابر این همه دانستی، که آنها نمی‌شناسند، در مانده بمانند چون آنها به درماندگی خود ایمان دارند. آنها در تاریکی ایمان رازی، را در ماهیت پدیده‌ی، نمی‌بینند که برای گشودن آن راز برانگیخته شوند. از این روی مردمی که از ترس با یکدیگر همپرسی ندارند "می‌ترسند" ولی به درست‌ی نمی‌دانند از چه چیز و چرا می‌ترسند.

کسی می‌ترسد که "کلاهش را باد ببرد" که دستکم کلاهی داشته باشد. کسی از گرفتار شدن می‌ترسد که در زندان دست و پایش به زنجیر نباشد. کسی که بی‌خانمان در به در سرپناهی را جستجو می‌کند او امید می‌کند که شب را در رختخواب پر قو بخوابد ندارد.

ولی ترسی که در اجتماع خفتگان سایه می‌اندازد، پدیده‌ی نیست که به آسانی در خور بررسی باشد، آن پدیده ندانسته در ذهن مردم پرورش می‌یابد. این کسان بسان جانوران آزاده‌ی هستند که در سیرک برای شگفتی تماشاگران تربیت می‌شوند با این تفاوت که جانوران آزاده تن به بردگی و باربری نمی‌دهند.

مردمی که بر آنها احکام اسلامی، آن هم به امر ولایت فقیه، حکومت می‌کند چه سرافرازی دارد که ترس از دست دادن آن را داشته باشند. فقیه کسی است که بتواند همخوانی احکام اسلامی را با آیات قرآن بسنجد. این آگاهی را هر ساده‌دلی می‌تواند در درازای چند ماه یاد بگیرد. زمانی که اجرای اوامر چنین کسی بر همه‌ی مردم واجب باشد از آن مردم نمی‌تواند و رای این پسماندگی‌ها اندیشه‌ی برخیزد. مردمی که هزار و چهارصد سال سرکوب و مطیع اوامر

احکام کهنه‌ی قبیله‌ای هستند، حتا سرکوب کنندگان را به نام سید ستایش می‌کنند و آنها را نژادی برتر می‌شمارند، این مردم چیزی ندارند که از دست بدهند.

آیا مردمانی را که کشورهای روسیه، آمریکا و انگلیس سرکوب کرده‌اند چنین ننگی را جاودانه پذیرفته‌اند؟ آیا اگر آمریکا یا انگلیس بر ایران حکمران شوند می‌توانند، بیشتر از این که اسلام کرده است، به فرهنگ و مردم ایران زیان وارد آورند؟ از شوربختی است که این کشورها هرگز نمی‌خواهند خودشان بر ایران حکومت کنند، چون روزی مردم آنها را بیرون خواهند راند، بلکه آنها می‌خواهند حکومتی در ایران باشد که زاییده و پرورده شده‌ی آرمان‌های آنها باشد که بتواند در هر زمانی مردم را به سویی براند که آنها آرزوی آن را دارند. برای کشورهای زورمند بهترین مردم کسانی هستند که فرمان ببرند و نیندیشند و بهترین این مردمان را والیان اسلام پرورش می‌دهند. تنها پدیده‌ای که، در مردم مسلمان ایران وجود دارد و به کردار راه بازارسازان جهان را دشوار می‌کند این است که مردم ایران به دروغ مسلمان هستند و در آنها هنوز توانایی اندیشیدن سوخته نشده است.

از آنجا که این مسلمانان در دروغ پردازی مهارت شگفتی دارند آنها آزاد هستند که در پوشش اسلامی، ولی به سود اسلام، اندیشه‌ی خود آشکارکنند. چون یک مسلمان زمانی اجازه دارد در مورد پدیده‌ای، که فراسوی شریعت باشد، اندیشه کند که اندیشه‌اش پوشش اسلامی داشته باشد و بتواند فرآورده‌ی آن اندیشه را در خدمت اسلام به کار ببرد. یعنی یک اندیشمند مسلمان باید نخست دروغی را بپروراند، که اندیشه‌اش را اسلامی نشان دهد، سپس اجازه دارد که اندیشه‌اش را بازگو کند. به زبانی ساده یک مسلمان پیش از آنکه به پدیده‌ای بیندیشد باید دروغی را بپرورد تا بتواند اندیشه‌اش را در مرزهای تنگ شریعت جای دهد.

البته اگر از یکدیگر نمی‌ترسیدیم در هم‌پرسی می‌توانستیم اندیشه‌های خود را گسترش دهیم و از کاستی‌های آنها بکاهیم. بسان کودکان که تا ذهن آنها به ترس آلوده نشده است می‌توانند آزادانه اندیشه کنند. گاهی پرسش‌های هوشمندانه‌ی آنها تاریک اندیشی بزرگترها را آشکار می‌کند.

در پایین به بخشی از گفتگوی پدر و فرزندی اشاره می‌کنم که نمونه‌ای است از کردار ما در برابر کودکان. شکورزی و گستاخی در پرسش سرآغاز دانایی است که در این روند دریچه‌های دانستی‌ها به روی انسان باز می‌شوند. ولی کسانی که گرفتار ایمان خود هستند این پنجره‌ها را به روی کودکان خود می‌بندند.

نمونه‌ای از گفتگوی پدری با فرزندش:

فرزند: چرا باید هر روز هر روز نماز بخوانم، مگر زوره؟

پدر: چون واجب است، هرچی که واجبه چرا نداره

فرزند: تو از کجا می‌دانی که واجبه؟

پدر: الله امر کرده است

فرزند: تو الله را دیدی؟

پدر: نه الله که دیده نمیشه، رسول الله گفته نماز از واجبات است

فرزند: رسول الله به تو گفته؟

پدر: نه او که هزار و چارسد سال پیش رحلت کرده. خوب دیگه، دو رکعت نماز خواندن که این همه چرا نمی‌خواد.

فرزند: دو رکعت را سد بار خوندم، پس بسه دیگه، حالا چی میشه که بی چادر بخونم؟ اینجا که مردی نیست.

پدر: هر جویری که گفتن باید بخونی، آدم که از کار خدا سر در نمی‌آره.

فرزند: اگر آدم سردر نمی‌آره پس چرا بخونم؟ چرا باید به این سو و ایستم؟ به سوی باغچه که بهتره

پدر: این سوی قبله است، مکه است، کعبه، خانه‌ی خدا است

فرزند: این جا که دیواره، خدا هم تو خانه خودشه، او از کجا می‌دونه که من رویم به کدام سو هست؟

پدر: الله همه جا هست همه چیز را هم می‌بینه

فرزند: خوب پس به هر سویی وایستم فرقی نمی‌کنه، او که همه جا هست، زیر دوش هم که لختم مرا می‌بینه چیزی هم همیشه ولی حالا زوره باید چادر پوشم.

...

فردای آن روز این دختر گستاخ چند رکعت نماز را روی DVD پیاده می‌کند و جام رایانه (مونیتر کامپیوتر) را رو به قبله می‌گذارد تا به کمک برنامه‌ی رایانه، به هنگام، نمازهای واجب را اجرا و الله را راضی و خشنود کند.

البته پدرش برای زمانی رایانه را از او می‌گیرد تا دیگر دخترش از این "خریت‌ها" نکند.

آوردن این داستان، که به درستی پیش آمده است، برای روشن شدن مفهوم "خریت" یعنی ابله بودن است. ما به کودکان خود احکام شریعت را می‌خورانیم تا بسان خود ما عاقل و مطیع اوامر الله باشند و "خریت" نکنند. (ای کاش بزرگترها هم بسان کودکان خریت می‌داشتند)

تا زمانی که ترس بر جامعه‌ای گسترده است مردم دروغ می‌گویند و هرگز پدیده‌ی آزادی در میان مردمی که دروغ پرور باشند آشکار نخواهد شد. کسانی که از ترس نمی‌توانند کاستی‌ها و پسماندگی‌های احکام اسلام را بررسی کنند نخواهند توانست از نیاز به راستی، پیشرفت و آزادی سخن بگویند.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>